



# ژرفای اندیشه ملی - مذهبی در گذر زمان

محمد حسین رفیعی

مقدمه

چند سالی است که مجموعه‌ای از نیروهای سیاسی جامعه تحت عنوان "ملی - مذهبی" معروف شده‌اند. این طیف علی‌رغم نام جدید خود از منظر عملکرد سیاسی، ریشه‌دارترین جریان سیاسی جامعه است که در سال‌های پس از انقلاب اسلامی دچار بحران‌ها و مشکلات عدیده‌ای بوده و برای اولین بار پس از انقلاب در انتخابات مجلس ششم فرصت نسبتاً معتمنی یافته که تحت عنوان "اتلاف نیروهای ملی - مذهبی" فعالیت محدودی از خود بروز دهد و پایگاه مردمی خود را محک زند. محبوبیت، مقبولیت و مظلومیت این طیف با بازداشت وسیع آنها در اواخر سال ۷۹ و اوایل سال ۸۰ به اوج خود، در پس از سال ۶۰ رسیده است.

نتایج حاصل از انتخابات مجلس ششم - علی‌رغم حذف کاندیداهای شناخته شده این طیف توسط شورای نگهبان - و عکس‌العمل نیروهای اجتماعی پس از بازداشت وسیع این نیروها مبین واقعیتی است که یک "کشش" بطنی و در عین حال آگاهانه در بیست سال گذشته در متن مردم ایران به سمت این طیف وجود داشته است. این کشش، بیش از آن که تحت تأثیر فعالیت کمی و تبلیغات مختصر این نیروها در دوران پس از انقلاب باشد، متأثر از سابقه تاریخی، شخصیت‌های اسطوره‌ای و فرهنگ سیاسی به ارث مانده برای این طیف و منش سیاسی - اجتماعی آنها در بیست سال گذشته است.

این طیف در شرایط ملت‌پسند جامعه ایران و علی‌رغم امکانات محدود و حضور کم‌رنگ و محدودیت‌های اعمال شده و نبود تشکیلات سراسری و فقدان انسجام فکری و سیاسی، توانسته است حضور خود را در جامعه ایران تداوم دهد و به عنوان یک جریان سیاسی، مورد اقبال مردم قرار گیرد. تفاوت این طیف به لحاظ امکانات و تبلیغات با سایر طیف‌های مطرح در جامعه را اگر با درجه استقبال مردم از کلیه طیف‌ها مقایسه کنیم، به این واقعیت خواهیم رسید که یک سنخیتی بین افکار فعالین این طیف و وجدان عمومی جامعه وجود دارد.

علی‌رغم مشکلات و کم‌کاری رهبران این طیف، طرفداران این طیف، به طور خودجوش در اکثر شهرهای ایران، به اشکال مختلف (محفلی، گروه، هسته و غیره) شکل گرفته‌اند و مستقل از سایر جریان‌های سیاسی هویت یافته‌اند. شکل‌گیری این سلول‌های خودانگیخته و خودجوش، مبین یک نوع نیاز اجتماعی به این طرز فکر و با این هویت تاریخی و فکری است.

## ریشه تاریخی

گفتیم که این طیف ریشه‌دارترین جریان سیاسی جامعه است. ریشه اصلی آن را در دوره یکصد و پنجاه ساله اخیر می‌توان از قبل از جنبش تنباکو (۱۲۶۸ خورشیدی) به طور مشخص و دقیق پی‌گیری کرد. در این نوشته، تحولات اجتماعی ایران از جنبش تنباکو تا خرداد ۱۳۷۶ - حدود ۱۱۰ سال - محور اصلی تحلیل قرار گرفته و بابه‌های این تحولات، تحول بینش "سیاسی - اعتقادی" این جریان و به زبان دیگر تعمیق اندیشه "ملی - مذهبی" تا زمان کنونی پی‌گیری می‌شود.

در نگرش به ریشه تاریخی این جریان که در حال شدن بوده است، تعمیق و تکامل اندیشه نیروهای فعلی ملی - مذهبی، ضمن این که در بستر تحولات اجتماعی ۱۱۰ سال گذشته بررسی می‌شود، پدیده‌های مؤثر بر این "تعمیق و تکامل"، اعم از پدیده‌های مثبت چون مدرنیته در اروپا (انقلاب صنعتی، انقلاب کبیر فرانسه، دموکراسی، حقوق بشر و...)، انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷)، انقلاب چین، کوبا، مصر، الجزایر، جنبش عدم تعهد و حتی شخصیت‌های متفکر و انقلابی غیر ایرانی (گاندی، اقبال، فرانتس فانون، چه گوارا و...) و پدیده‌های منفی چون استعمار کهن، استعمار نوین امریکایی (۱۹۵۳)، دکترین نیکسون، فروپاشی شوروی، جهانی‌سازی و نظم نوین جهانی، نیز مورد توجه بوده‌اند.

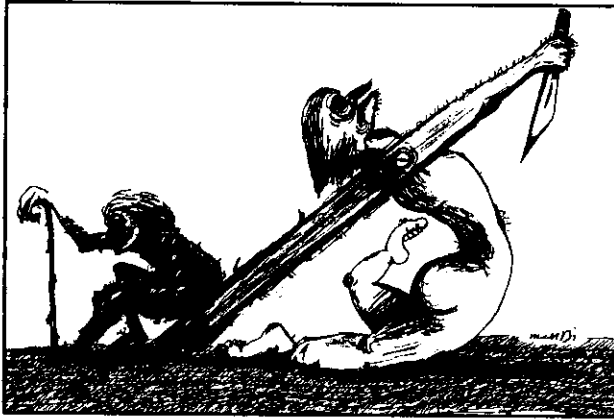
ضمناً در این نوع نگاه به ریشه تاریخی جریان "ملی - مذهبی"، ضمن توجه به خواست و اهداف تحولات اجتماعی ۱۱۰ ساله اخیر، نیاز جنبش و نهضت مردمی و عکس‌العمل گذشتگان این نحله فکری مدنظر بوده است. این عکس‌العمل‌ها را می‌توان در سه زمینه فکری، سیاسی و تشکیلاتی و مشارکت بزرگان این نحله در تحولات اجتماعی مورد توجه قرار داد.

## جنبش تنباکو

جنبش تنباکو که سال ۱۲۷۰ خورشیدی نقطه اوج آن است، موضع ضداستعماری دارد. این جنبش پس از شهادت و قطع اقدامات دو نخست‌وزیر، قائم‌مقام و امیرکبیر، اندیشه سیدجمال‌الدین اسدآبادی، پشتوانه مردمی و با فتوای میرزای شیرازی بروز می‌یابد. واضح است که از شهادت قائم‌مقام و امیرکبیر تا جنبش تنباکو سالیانی نسبتاً طولانی فاصله است، ولی عملکرد این دو دولتمرد با اعتقاد عمیقی که به استقلال ایران و قطع دست اجانب از دخالت در امور داخلی کشور داشتند، تأثیری مؤثر در اذهان و وجدان نخبگان جامعه بر جای گذاشته بود. نظریه پرداز جنبش تنباکو، هم به لحاظ بینش مذهبی و هم شناخت استعمار و هم تشویق میرزای شیرازی در فتوای مشهور خود، سیدجمال‌الدین اسدآبادی است که سر سلسله تواندیشی دینی و پیش‌کسوت جریان ملی - مذهبی است.

## انقلاب مشروطه

شاید جنبش تنباکو پتانسیل توده‌ای برای حذف استبداد را داشت. ولی



"عرفان، عدالت و آزادی" را در مقابل مثلث "زر، زور و تزویر" مطرح می‌کند. در ابتدای این دوره "جاما" و در پایان آن "جنبش مسلمانان مبارز" هم توسط نیروهای رادیکال "ملی-مذهبی" علاوه بر سازمان مجاهدین خلق تشکیل می‌شوند، که نشانی از اهمیت یافتن کار تشکیلاتی در بین مجموعه این نیروهاست. آیت‌الله طالقانی با تفسیر قرآن دیدگاه‌های رادیکال و ضد سرمایه‌داری ارائه می‌دهد که خود مشوق خیلی از نیروهای جوان می‌شود. مجموعه اهداف مبارزاتی نوگرایان "ملی - مذهبی" و حوزوی (امام خمینی، آیت‌الله منتظری، مطهری، بهشتی و...) و نیروهای غیرمذهبی (گل‌سرخ، شاعیان، احمدزاده، پویان، پاک‌نژاد و...) در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی تکوین می‌یابد که وجه مشخصه آن "استقلال، آزادی، مردم‌سالاری و عدالت" است.

#### نهضت مردمی دوم خرداد ۱۳۷۶

در دوم خرداد ۱۳۷۶ در یک جنبش مردمی-دموکراتیک و از طریق رأی قانونی به عملکرد گذشته مسئولین جمهوری اسلامی اعتراضی مسالمت‌آمیز می‌شود که هدف اصلی و شعار محوری رهبران این نهضت، اصلاح طلبی، دموکراسی و تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی است. مشخصات اعتقادی نیروهای ملی-مذهبی

#### نواندیشی

مجموعه افراد شاخص جریان "ملی-مذهبی" در بیش از صدسال گذشته، "نواندیش" بوده‌اند و در هر مقطع از جنبش مردم ایران دینامیسم دین اسلام را با پاسخ به نیاز روز، بارز کرده‌اند. یعنی آیدئولوژیک دیدن دین اسلام در دستور کار تمامی این بزرگواران بوده است و در چارچوب اسلام سعی در نواندیشی داشته‌اند. این تذکر ضروری است که نواندیشی متفکران و مبارزان در ایران منحصر به نحله "ملی-مذهبی" نیست بلکه در سایر جریان‌های سیاسی-فکری هم نواندیشی تحقق یافته است. به‌عنوان مثال در جنبش کمونیستی ایران در بعد از ۱۳۲۰ مرحومان خلیل ملکی و آل احمد نواندیشند. در حوزه، میرزای شیرازی، عبدالله مازندرانی، طباطبایی، نائینی، آخوند خراسانی، امام خمینی، آیت‌الله منتظری، مطهری و بهشتی و در جنبش کمونیستی، گل‌سرخ، شاعیان، احمدزاده و پویان نواندیشان و یا حامیان نواندیشان جریان‌های خودشان هستند و پس از انقلاب در روحانیت حوزه آیت‌الله منتظری و آقای کدیور و... در روشنفکران مذهبی آقایان سروش و خاتمی جزو نواندیشانند و حتی پس از خرداد ۱۳۷۶ عبدالله نوری نواندیشی از روحانیت است.

نواندیشی در نحله "ملی-مذهبی" از جنبش تنباکو به بعد، مرتباً در

به دلیل فقدان رهبری انقلابی و اقدامات نادرست برخی از روحانیون قدرتمند، در همان حد متوقف شد و تا سال ۱۲۸۵ خورشیدی مبارزات روحانیون بزرگواری چون آخوند خراسانی، عبدالله مازندرانی، طباطبایی، بهبهانی و نائینی طول کشید تا انقلاب مشروطیت به ثمر رسید. خواست اصلی این انقلاب، قانون‌گرایی و تشکیل مجلس شورای ملی و در واقع موضع ضد استبدادی، بوده است. نظریه پرداز این دوران مرحوم نائینی است، که از منظر مذهبی انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی را، در مقابل مخالفین، توجیه کرد و جلوی معاندین و متحجرین متدین ایستاد. در این مرحله جنبش مشروطه خواهی، از موضع ضد استعماری جنبش تنباکو به ضد استعماری-ضد استبدادی، و قانون‌گرایی تکاملی در دیدگاه برخی از رهبران جنبش را نشان می‌دهد.

#### جنبش ملی شدن نفت

از انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵ خورشیدی) تا کودتای ۱۳۳۲، چهره‌های برجسته‌ای از رهبران ملی-مذهبی ظهور می‌کنند که هم به لحاظ نظری و هم عملی منشأ اقدامات بسیار مهمی می‌شوند. مدرس و مصدق (در مجلس چهارم)، میرزا کوچک خان، خیابانی، پسبان، استاد شریعتی، آیت‌الله زنجانی، مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، نخشب و مصدق (۳۲ - ۱۳۲۹) از برجستگان این تبارند. در اوایل این دوره حزب "اتحاد اسلام" و در اواخر این دوره تشکیلات "سوسیالیست‌های خداپرست"، تشکیل می‌شوند که خود یک نوع پیشرفت در تشکیلاتی شدن مبارزه این نحله به حساب می‌آید. ملی شدن نفت و حکومت ۲۸ ماهه دکتر مصدق به جنبش مردم ایران عمق و وسعت بیشتری می‌دهد که ضمن مبارزات ضد استعماری و خلع ید از اجنبی، اقتصاد تولیدی درون‌زا، دموکراسی و تسامح و سلامت مالی-اداری دولتمردان از مشخصات آن است. چهره برجسته این دوران دولتمردی منزله و مبارزی خستگی‌ناپذیر همچون مصدق است که عمدتاً رهبری جنبش ملی و مذهبی را به عهده دارد و در چارچوب جبهه گسترده‌ای از عناصر ملی و مذهبی انجام می‌شود.

#### قیام خرداد ۱۳۴۲

در فاصله سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ مبارزینی چون استاد شریعتی، آیت‌الله زنجانی، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سجایی مبارزات "ملی-مذهبی" را رهبری می‌کنند. در اوایل این دوره تشکیلات "نهضت مقاومت ملی" و در اواخر آن، "نهضت آزادی ایران" تشکیل می‌شود که رهبری مهندس بازرگان در این فرآیند برجسته است. هر دوی این تشکیلات موضع ضد دیکتاتوری و ضد استعماری دارند و به دنبال اهداف مصدق و جنبش ملی شدن نفت می‌باشند. نتیجه‌گیری روشنفکران ما از قیام خرداد ۱۳۴۲ عملاً نفی سلطنت است. هر چند نفی سلطنت برای گروهی از روشنفکران پس از کودتای ۱۳۳۲ جدی شده بود ولی پس از خرداد ۴۲ برای بخش رزمنده روحانیون حوزه، بازاریان و اکثریت روشنفکران، در دستور کار قرار می‌گیرد.

#### انقلاب اسلامی

از سرکوب خرداد ۴۲ تا پیروزی انقلاب ۵۷ رهبری نواندیشی نیروهای "ملی-مذهبی" را طالقانی، شریعتی و حنیف‌نژاد به عهده‌دارند و هر کدام در حیطه‌ای از، این جبهه مبارزه، فعالیت می‌کنند. حنیف‌نژاد با تشکیل "سازمان مجاهدین خلق"، استقلال، سوسیالیسم و سازماندهی را هدف قرار می‌دهد و شریعتی در اوج کارهای فرهنگی و تفکر خود مثلث

حال تعمیق و پایه‌پای جنبش‌های اجتماعی و تحولات جهانی و منطقه‌ای و متأثر از نواندیشان سایر کشورهای اسلامی و انقلابیون جهان، روزآمد و کارآتر شده است.

### استعمارستیزی

مشخصه ثابتی که از قائم‌مقام تا شریعتی و طالقانی در این بزرگواران مشهود است، مبارزه با دخالت استعمار و کوشش جهت کسب استقلال کشور می‌باشد. حساسیت کلیه افراد این نخله در استقلال مملکت و مشارکت آنها در جنبش‌های صدوچهل ساله گذشته مؤید این امر است. مقاومت و پایداری پیشوایان این نخله در برابر استعمار تا حدی جدی بوده است که اکثر آنها جان و آزادی خود را فدای این مبارزه کرده‌اند. تز "موازنه عدمی" شهید مدرس و "موازنه منفی" مرحوم مصدق تا اعتقادات طالقانی و شریعتی و مبارزات قهرآمیز حنیف‌نژاد بیان‌تئوریک و عملی این استعمارستیزی پیوسته و تعمیق یافته بوده است.

### مردم‌سالاری

مبارزات فعالین این نخله در بیش از صدسال گذشته متوجه استقرار یک نظام مردم‌سالار و اهتمام به احترام به همه شهروندان و تشکیل مجالس شورای ملی و تحکیم دموکراسی بوده است. بخشی از مبارزات سیدجمال و توصیه او به حکام کشورهای اسلامی و رهبران مشروطیت ایجاد مجالس مردمی بوده و پس از انقلاب مشروطیت همگی در این راستا مبارزه کرده‌اند که مدرس و مصدق چهره‌های برجسته در این مقوله‌اند و پس از نفی سلطنت توسط مردم و روحانیت (خرداد ۱۳۴۲) یکی از وجوه مبارزه این بزرگواران، تأکید بر آزادی و ایجاد یک نظام مردم‌سالار می‌باشد. تأکید طالقانی بر شوراها در پس از انقلاب بینش تکامل یافته این مردم‌سالاری است.

### برخورد دینامیک و گزینشی با مدرنیته

از دیگر مشخصات فعالان این نخله در یکصدوچهل سال گذشته، عدم انفعالشان در مقابل فرهنگ و تمدن غرب بوده است. پیشگامان این طیف بین وجوه مثبت مدرنیته (علم، تکنولوژی، دموکراسی، سوسیالیسم و...) و وجوه منفی آن (استعمارگری، اخلاق سرمایه‌داری، بی‌بند و باری و...) تفکیک قائل بوده و وجوه مثبت مدرنیته را نه تنها سازگار با اسلام و منافع ملی دیده که آنها را جزء اهداف و دستاوردهای کل بشریت می‌دانسته‌اند. همین ویژگی آنها را از تسلیم‌شوندگان و معاندین محض غرب، جدا می‌کند. با توجه به بافت عمیقاً مذهبی جامعه پیشرفت‌مبانی نظری جنبش روشنفکری جامعه ایرانی در بیش از صدسال گذشته بیشتر مرهون نواندیشان اسلامی ملی - مذهبی و برخورد دینامیک و انتخابی آنها با مدرنیته غربی (به‌طور عام) می‌باشد و این به‌هیچ‌وجه به‌معنی نادیده گرفتن کارهای سایر نواندیشان مذهبی و غیرمذهبی نیست.

### عملکرد طیف ملی - مذهبی در بعد از انقلاب

تردید نیست که این طیف در تحقق انقلاب اسلامی نقش تعیین‌کننده داشته است. فرهنگ عمومی انقلاب بیش از آن که تحت تأثیر

فعالیت روحانیت باشد، تحت تأثیر فعالیت و فداکاری روشنفکران ملی - مذهبی بوده است. شهادت‌طلبی‌های رهبران مجاهدین خلق و سایر گروه‌های این طیف از یک طرف و فرهنگ‌سازی دکتر شریعتی از طرف دیگر، مردم شهری و تحصیل‌کرده را معتقد به انقلاب و عمل به حرکات و اقدامات انقلابی کرد و با این پیش‌زمینه روحانیت توانست انقلاب را توده‌ای کند. به همین دلیل بود که در اوایل انقلاب روحانیت هم گروهی از فعالین این طیف را در مجموع مورد اقبال و اعتماد قرار داد. هر چند این اقبال طولی نکشید و پس از چندی - مشخصاً از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ - دوران انزوا، تحقیر، تحریم و هتک حرمت این طیف فرارسید. علت این چرخش حاکمیت که ابتدا در میان رهبران حاکمیت و بالتبع از طریق آنها به میان مردم کشانده شد، موضوعی است که باید به‌طور جدی بدان پرداخته شود.

آنچه مسلم است شرایط درونی مبنا و شرایط بیرونی شرط است. قبل از هر چیز ضعف‌ها و خطاکاری‌ها را در درون رهبران این طیف در آن سال‌ها باید جست‌وجو کرد. این که بخشی از روحانیت به لحاظ اعتقادات سنتی خود سعی در انحصارگری و طرد نیروهای ملی - مذهبی نمود، ضعف و تقصیر نیروهای این طیف را نمی‌پوشاند. بازی سیاست مثل میدان شطرنج است. هر کس خطا کند، طرف مقابل بهره‌ای از آن می‌برد و اگر خیلی هم منصف نباشد در جهت حذف رقیب پیش می‌رود.

این واقعیت پذیرفتنی است که امام خمینی از اول انقلاب و تا حدودی که بیشتر مربوط به دوران اقامت در پاریس می‌شود به روشنفکران مذهبی خوش بین نبوده است، ولی چه چیز باعث شد که بدبینی تشدید و در نهایت موجب حذف نیروهای طیف ملی - مذهبی از فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی پس از انقلاب شد؟ این موضوع به عملکرد نیروهای این طیف در فاصله بهمن ۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰ برمی‌گردد و ما در اینجا سعی می‌کنیم به آن اشاره‌ای گذرا داشته باشیم.

اراده بخشی از طیف روحانیت در کسب انحصاری قدرت اگر هم از اول آگاهانه باشد، در میدان عمل سیاسی رفتار و عملکرد نیروهای سیاسی است که جایگاه آنها را تعیین می‌کند. به دلیل دوران طولانی دیکتاتوری و عدم ارتباط نیروهای مبارز با هم، نیروهای ملی - مذهبی پس از انقلاب هم مانند نیروهای سیاسی دیگر، در تشکل‌های مختلف و به اشکال گوناگون و حتی به صورت فردی فعالیت مبارزاتی داشته‌اند. اگر شرایط دموکراتیک طولانی و عملکرد سیاسی منطقی می‌شد، می‌توان انتظار داشت که یک جبهه قوی، کارآمد، فعال و تأثیرگذار از این نیروها شکل می‌گرفت و نقش خلاق و کارسازی در تحولات بعدی انقلاب می‌داشت.

لیکن به دلایل متعدد از جمله توطئه‌های دشمنان انقلاب، کم‌تجربگی همه نیروهای درون انقلاب، چپ‌روی بعضی از نیروهای سیاسی غیرمذهبی، وابستگی بعضی از نیروهای سیاسی به خارج و عملکرد بعضی از نیروهای ملی - مذهبی (که به آن خواهیم پرداخت) و در نهایت انحصارطلبی بخشی از روحانیت و بازاربان شرایط را به شکل دیگری پیش



برد که امروز همه می‌دانیم و هزینه آن از جیب ملت ایران پرداخت شده است.

باید تصریح کرد که در تحولات بیست و چندسال گذشته بیش از آن که توطئه دشمنان دخیل باشد نیروهای درون انقلاب مقصرند. توطئه خصلت ذاتی دشمنان هر انقلابی در کشورهای وابسته بوده، زیرکی و عقلانیت مجموعه نیروهای درون آن انقلاب است که می‌تواند توطئه‌ها را خنثی و پیشبرد انقلاب را تداوم بخشد. لذا در این نوشتار فقط به عملکرد نیروهای "ملی- مذهبی" خواهیم پرداخت که موضوع بحث ماست.

### دولت موقت

سپردن دولت موقت به مهندس بازرگان، تنها انتخاب مقدر روحانیت بود. هیچ کس دیگری به لحاظ مناسبات بین‌المللی و داخلی ویژگی مهندس بازرگان را نداشت. در آن مقطع، بیش از آن که نهضت‌آزادی - مخصوصاً بخش داخل کشور - محتاج روحانیت باشد، روحانیت نیازمند نهضت‌آزادی و مشخصاً مهندس بازرگان بود. همه مشاوران امام، که اکثر هم روحانی بودند، مهندس بازرگان را به عنوان رئیس دولت موقت توصیه کرده بودند. آنچه که بعداً سبب مشکلات جدی برای دولت موقت شد، که

در نهایت به استعفای آن انجامید؛ تا حدودی در عملکرد دولت موقت نهفته است. مهندس بازرگان یک شخصیت فرهنگ‌ساز بود، نه یک رهبر انقلابی. خود مهندس چه در دادگاه شاه و چه در دوران دولت موقت صادقانه به آن اذعان داشت.

مهندس بازرگان به دلیل مبارزات گذشته‌اش و تجربه طولانی در ایجاد و اداره نهادهای مدنی فرد شاخصی بود و نخبگان جامعه به خوبی او را می‌شناختند و روحانیت از این امر مطلع بود. روحانیت نه در درون خود کسی هم‌تراز مهندس بازرگان داشت و نه افراد مکملی مورد اعتمادش چنین ویژگی‌هایی داشتند.

روحانیت انتخاب دیگری، در آن شرایط، نداشت. افراد رادیکال درون نهضت اسلامی به اندازه مهندس بازرگان مورد اعتماد

روحانیت و نخبگان جامعه نبودند و روحانیت هم توان اداره دولت موقت را در خود نمی‌دید. این کار تجربه لازم داشت که روحانیت فاقد آن بود.

مهندس بازرگان مصدقی و قانون مدار بود و به همین دلیل در جامعه مدنی، قدرت مانور داشت، نه در جامعه متلاطم اوایل انقلاب و با انبوه خواسته‌های متراکم شده مردم. ولی قانون‌گرایی مهندس بازرگان، در آن شرایط، حتی توسط خود وی نه قابل تبیین و نه قابل اجرا بود و این انتخاب مشکلات جدی برای شخص مهندس، نهضت‌آزادی و بالتبع نیروهای "ملی- مذهبی" فراهم ساخت.

شرایط جامعه، یک دولت انقلابی می‌طلبید. مجموعه دولت موقت این شرایط را نداشت. سخنگوی دولت موقت، اولین وزیر خارجه، وزیر کشاورزی، رئیس ستاد مشترک، بعضی از معاونین نخست‌وزیر و ... کسانی نبودند که توان تحمل انقلابی به این عظمت را داشته باشند. نخست‌وزیر، در حیطة

محدودی دست به انتخاب زد. دوستان و آشنایان نزدیک، یاران غار، بدون توجه به نیاز جامعه و ظرفیت آنها، افراد انتخاب شدند و این ضعف مهمی بود. حتی کادرهای جوان نهضت، که بعداً عده‌ای از آنها از نهضت جدا شدند، به درون دولت موقت نیامدند و این، دولت موقت را باز هم ضعیف‌تر کرد.

فشاری که برای حذف بعضی از همکاران دولت موقت - مثل طاهر احمدزاده، دکتر سامی و رضا اصفهانی - وارد می‌شد بر ضعیف‌تر شدن این دولت می‌افزود. در مواردی هم که عدم توانایی افراد مشخص می‌شد و مورد انتقاد روحانیون قدرتمند شورای انقلاب قرار می‌گرفتند و استعفا می‌دادند، ترمیم‌های کابینه کارساز نبود. ملاقات با برژینسکی در الجزیره اشتباه مهندس بازرگان در آن مقطع بود، هر چند که نفس ملاقات آن هم توسط یک فرد مخلص و ملی همچون مهندس بازرگان ایرادی نداشت. این ملاقات احتمالاً تحت تأثیر مشاوران مصلحت‌اندیش مهندس در آن مقطع انجام شد و این ملاقات تیر خلاص را بر دولت موقت وارد کرد. دولت موقت که بارها استعفا داده بود و به علت فقدان بدیل مناسب پذیرفته نشده بود، این بار پذیرفته شد.

این ضربه که از جنبه نانوایی دولت موقت تلقی می‌شد تنها به نهضت‌آزادی و رهبر آن وارد نیامد، بلکه اولین ضربه به روشنفکران ایرانی و بالاخص به نیروهای "ملی- مذهبی" بود. این ضربه با ضربات دیگری تکمیل شد.

### اولین رئیس جمهور

بنی صدر از گروه نوگرایان دینی و یک فرد مشخص "ملی- مذهبی" تلقی می‌شد. او سال‌ها در خارج کشور سعی کرده بود که بین "مدرس- مصدق- بخشی از نوگرایان اسلامی - روحانیت" پل بزند. با این که در جامعه شناخته شده نبود، ولی به دلیل این که مورد اعتماد رهبری قرار داشت به مطرح کردن خویش پرداخت، به آرزوی دیرینه خود رسید، رئیس‌جمهور شد و این حاصل اشتباه استراتژیک شورای مرکزی نهضت‌آزادی بود که به جای مهندس بازرگان، دکتر حبیبی را کاندید ریاست‌جمهوری کرد و آل در رقابت بین بنی صدر و مهندس بازرگان، مردم مهندس بازرگان را رئیس‌جمهور می‌کردند. بخشی از روحانیت از انتخاب او راضی نبود ولی قواعد بازی را می‌خواست، رعایت کند. بنی صدر از جامعه ایران شناخت درستی نداشت، خیلی کج و معوج راه رفت. ضعف او، خودبزرگ‌بینی و کیش شخصیت بود که هم مانع درکش از واقعیت‌ها می‌شد و هم او را به مواضع متناقض می‌کشاند. رجوی نقطه ضعف او را کشف کرد و بر آن انگشت گذاشت و با توجه به این نقطه ضعف عمل کرد. بنی صدر هم اختلافات بنیادی‌اش با رجوی را فراموش کرد. رجوی او را دچار اشتباه محاسبه کرد، چیزی که خود هم قبلاً دچار آن شده بود.

بنی صدر که از قبل شرایط ویژه اوایل انقلاب و نزدیکی‌اش با آقای خمینی به مقام مهمی رسیده بود، جایگاه واقعی خود را فراموش کرد و با

**مجموعه اهداف مبارزاتی  
نوگرایان "ملی- مذهبی" و  
حوزوی (امام خمینی، آیت‌الله  
منتظری، مطهری، بهشتی و ...)  
و نیروهای غیر مذهبی  
(گل‌سرخ، شاعیان، احمدزاده،  
پویان، پاک‌نژاد و ...) در تدوین  
قانون اساسی جمهوری اسلامی  
تکوین می‌یابد که وجه مشخصه  
آن "استقلال، آزادی، مردم‌سالاری  
و عدالت" است**

**پیشگامان این طیف بین و جوه مثبت مدرنیته (علم، تکنولوژی، دموکراسی، سوسیالیسم و...) و جوه منفی آن (استعمارگری، اخلاق سرمایه‌داری، بی بند و باری و...) تفکیک قائل بوده و جوه مثبت مدرنیته را نه تنها سازگار با اسلام و منافع ملی دیده که آنها را جزء اهداف و دستاوردهای کل بشریت می‌دانسته‌اند**

بر نیروهای ملی - مذهبی وارد کرد. این ضربه سوم بر بقیه نیروهای ملی - مذهبی، که هیچ رابطه‌ای هم با مواضع و عملکرد سازمان نداشتند (و چه بسا منتقد جدی آن هم بودند)، بسیار گران آمد. نفس گیر و فوق تحمل این نیروها بود. سازمان مجاهدین هم همچون دولت موقت و بنی صدر جزء نیروهای ملی - مذهبی به حساب می‌آمد. یک بخش مهم و قدرتمند نیروهای ملی - مذهبی، دچار چنین خطای وحشتناکی شده بود. باقیمانده نیروهای ملی - مذهبی پس از این واقعه هولناک برای ادامه حیات خود دچار مشکل جدی شدند. آن چنان گیج شده بودند که تاکتیک مناسبی را هم که شاید می‌توانستند انتخاب کنند، انتخاب نکردند. جناح‌هایی از حاکمیت از این پیشامد نهایت سوءاستفاده را کردند. حاکمیت می‌دانست که نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز، نیروهای طرفدار شریعتی، نهضت مجاهدین خلق و سایر جدانشدگان از سازمان، جاما، جدانشدگان از نهضت آزادی و افراد منفرد "ملی - مذهبی" نه تنها با رجوی هم‌موضع نبوده که بسیار هم مخالف شروع جنگ مسلحانه بوده‌اند. گویی خطای مجاهدین و بنی صدر مجوزی به بخشی از حاکمیت داده بود که این نخله فکری - تاریخی را تحدید و منزوی و در صورت امکان برای همیشه محو کند.

**پیامد عملکرد مجاهدین خلق - بنی صدر**

با شروع جنگ مسلحانه سازمان مجاهدین، ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تیر خلاص به حفظ حرمت‌ها و حقوق شهروندی طیف باقیمانده "ملی - مذهبی" زده شد. تهاجم همه جانبه فیزیکی - معنوی به این نیروها وارد شد. مصدق، غیرمسلم قلمداد شده بود و این خیلی معنی داشت. مصدق رهبر بخش عمده‌ای از مبارزان ضداستعماری بود، نمی‌توان نادیده‌اش گرفت ولی با نامسلمان خواندنش شرایط برای حذف نیروهایی که طرفدار او بودند، فراهم می‌شد. نشریات معدود این طیف (میزان و امت) تعطیل شدند. چندین نفر از باسابقه ترین این نیروها به وضع موهنی زندانی، آزار و حتی در نمایش‌های تلویزیونی به تظاهر کشیده شدند. احمدزاده، شاه‌حسینی، مهندس میثمی، دکترملکی و... حتی همین اواخر (سال ۶۹) مهندس سبحانی و چند نفر از رهبران نهضت آزادی و تعدادی از نیروهای جوان این طیف زندانی شدند. ماه‌ها و سال‌ها از عمر خود را در زندان جمهوری اسلامی گذراندند و اگر دخالت آیت‌الله منتظری نبود، چه بسا بعضی از آنها اعدام می‌شدند. حتی پخش برنامه هویت از تلویزیون تهاجم به بقیه‌السیف، نیروهای "ملی - مذهبی" بود. آزار، اذیت و سلب حقوق شهروندی نیروهای ملی - مذهبی در حد افراد سرشناس این طیف متوقف

روحانیت مورد اعتماد امام - خاصه مرحوم بهشتی - در افتاد. شکاف او و روحانیون هر روز بیشتر و بیوندش با رجوی محکم‌تر می‌شد. علاوه بر این، بنی صدر بخشی از متحدین تشکیلاتی خود را از میان نیروهای سکولار و لائیک انتخاب کرد که در آن مقطع حساسیت برانگیز بود.

بنی صدر ابزار دست کسانی شد که فکر می‌کردند او محلل خواهد شد تا آنها به حکومت برسند، محللی قانونی! بنی صدر درک نمی‌کرد که در شرایط جامعه مدنی نیست. او به ۱۱ میلیون رای خود و نزدیکی‌اش با رجوی، سکولارها و لائیک‌ها دل بسته بود، نه به مقام القایی خود. موقعی که کار به نقطه تاریک رسید و هم‌زمانانش مشخص شدند از فرماندهی کل قوا خلع و بالتبع عدم کفایت سیاسی او هم در مجلس تصویب شد. دومین ضربه، قوی‌تر و شکننده‌تر از ضربه اول بر نیروهای ملی - مذهبی، وارد شد.

**سازمان مجاهدین خلق**

سومین ضربه و ذوق‌خیز صریح مهلک با سازمان مجاهدین خلق به نیروهای ملی - مذهبی وارد کرد. تحلیل رجوی از کودتای درون سازمان، در سال ۵۴ رفتار رجوی و دوستانش در درون زندان، سازمان سعادتی، تهیه و تدارک عده و عده توسط سازمان، منحرف کردن بنی صدر از موضوع نگاه رئیس‌جمهور به رهبر، ابولسوس و موارد دیگر دلایلی هستند بر عملکرد رهبران سازمان که به دنبال قبضه قدرت به هر قیمت بودند. شروع جنگ مسلحانه در خرداد ۶۰ از موضع دفاع از اسلام و انقلاب بود. آن موضع کسب قدرت سیاسی برای "تداوم انقلاب" بود. تداوم انقلاب آن طور که مجاهدین می‌فهمیدند، نه آنچه شرایط می‌طلبید. البته یک نحوه قدرت طلب عجول درون حاکمیت هم تقصیر جدی داشت که در جای دیگر بدان پرداخته شده است. رجوی، بنی صدر را خام کرد. بنی صدر توجه نداشت، گول خورد و راهی ایجاد شخصیت بنی صدر خیلی اصول گر نبود. هیچ کدام از این دو، بنی صدر و رجوی نتوانستند تحلیل منطقی از شرایط داشته باشند. تحلیل منطقی از موضع ایدئولوژیک و استراتژیک سازمان و وصیت نامه سعادتی بود، که بد جور با عملکرد ضد مجاهدین و ضد روشنفکری دادگاه انقلاب لوث شد. تحلیل درست از شرایط سازمان را به جایگاه مناسب آن ارتقا می‌داد و مملکت را دچار بحران نمی‌کرد. انقلاب، مردم، بنی صدر، شرایط، نارضایتی‌ها و... برای سازمان وسیله کسب قدرت شده بود. رجوی موقعی که سازمانش را به شروع جنگ مسلحانه با روحانیت کشاند، پیش‌بینی امروز را زخمی کرد، همین طور بنی صدر. تحلیل‌های امروز سازمان از قضایای آن موقع با صدقانه است. ترورهای ضد مردمی سازمان، در زمان بسیار کوتاهی، تبلیغات فرهنگی - سیاسی و مظلوم خواهانه دو سال و نیمه سازمان را بر باد داد. تقاضای نفرت القا شده به مردم در مورد روحانیون مصدر کار تبدیل به عشق به شهدایی شد که مظلومانه توسط رجوی و سازمانش به مسلخ رفتند. خیلی از این شهدا روحانیونی بودند که به وضع فجیعی قربانی شدند و در نتیجه مجموعه حاکمیت، کاملاً منزّه، بی‌آلایش و بی‌تقصیر تصویر شد. همان طور که رجوی و سازمانش در عملیات تروریستی عقل و منطق را دخالت نمی‌دادند، در گرایش مطلق مردم عادی به روحانیت حاکم هم شور و احساسات غلبه کرد. انقلاب و رهبری‌اش به خطر افتاده بود، مردم منطقاً راهی جز حمایت از نظام نداشتند.

سقوط معنوی - مردمی سازمان مجاهدین خلق، مهلک‌ترین ضربه را

نشد. اخراج این نیروها - حتی پایین‌ترین رده‌ها - از پست‌ها و مشاغل دولتی، زندانی کردن نیروهای وابسته و سمپات، ممنوع الخروج کردن خیلی از آنها، احضار و بازجویی‌های متعدد، تخریب مراکز فرهنگی وابسته به این نیروها، عادی‌ترین وجوه این تهاجم بود. فشار وارد شده بعد از ۳۰ خرداد آنقدر همه‌جانبه بود که حتی امرار معاش این نیروها - مخصوصاً جوان‌ترها - به اشکال میسر بود و خیلی‌ها از ابتدایی‌ترین حقوق شهروندی محروم شدند. گستره و عمق حمله به نیروهای ملی - مذهبی، آنقدر توده‌ای شد که مهندس بازرگان، فرد شاخص این طیف، با صدام، آمریکا و منافقین "هم‌تراز" شد و در تمامی شعارهای نمازهای جمعه و مراسم رسمی و غیررسمی "فریاد مرگ" را دریافت می‌داشت!

در هیچ کشوری با ارزش‌های تاریخی، فرهنگی، هنری و افتخارات گذشته خود چنین برخورد نمی‌کنند. مهندس بازرگان خدمات گرانقدری به مملکت و حتی به روحانیتی که حاکم شده بود، کرده بود. او علاوه بر این که یک استاد برجسته دانشگاه و بنیانگذار یک رشته مهندسی در ایران بود، بنیانگذار خیلی از نهادهای ایدئولوژیک اسلامی و مدافع سرسخت اسلام سیاسی و یک عامل عصری کردن دین بود، خیلی از جوانان را از افتادن در ورطه‌های فکری غیراسلامی نجات داده بود، او مسئول هیئت خلع ید مصدق، یک چهره فرهنگی، و یک مبارز سیاسی و زندانی شاه بود. هر کدام از اینها کافی بود تا از او یک چهره ملی بسازد و حرمت او محفوظ باشد و اسطوره شود. ولی طیف مورد اشاره در حاکمیت گویی از خدمات ملی - مذهبی گسترده وی "انتقام" می‌گرفت و این چنین "مزد" او را می‌داد!

دیگر بزرگان و مبارزین سابقه‌دار این نخله همچون طاهر احمدزاده، دکتر حبیب‌الله بیمان، مهندس عزت‌الله سبحانی، حسین شاه‌حسینی، مهندس لطف‌الله میثمی و... هم چهره‌های مبارزی بودند که ده‌ها سال برای اسلام و ایران کوشیده بودند ولی با ناباوری زندان افتادند و مورد شکنجه روحی و بدنی و هتک حرمت قرار گرفتند و حتی بعضی‌هایشان تا مرز اعدام پیش رفتند و همان‌طور که گفته شد دخالت آیت‌الله منتظری آنها را نجات داد.

اکثر این افراد با بنی‌صدر و رجوی ستخیت نداشتند و از آنها حمایتی نکرده بودند، بلکه در ماه‌های بعد از اسفند ۵۹ به تواتر هشدار داده بودند و سازمان مجاهدین را از ایجاد تشنج و درگیری با رهبری انقلاب برحذر داشته بودند. روزنامه میزان و نشریه امت گواهی بر این مدعاست. علی‌القاعده رهبران نظام از این مواضع خبر داشتند ولی موضع نقادانه این بزرگواران به برخی از طیف‌های روحانیت را "دشمنی و براندازی" قلمداد کردند و هر چه از دستشان بر آمد، انجام دادند.

از این مرحله به بعد دوران رکود نیروهای "ملی - مذهبی" شروع شد. دوران سیاه، دوران قطعی شدن نیروهای جوان‌تر، دوران از هم‌پاشیدگی تشکل‌های محدود این طیف، دوران تردید جوان‌ترها به راه و روش این نخله، دوران تحلیل رفتن نیروها و دوران انزوا و صبر بزرگ‌ترها، این دوران به سختی و به‌کندی طی شد.

#### دوره بازسازی

رکود حاصل از ضربات سه‌گانه فوق‌الذکر بر بیکر ناهمگن باقیمانده نیروهای ملی - مذهبی، مدت نسبتاً طولانی به درازا کشید. اگرچه شاید تکنیک‌ها و تاکتیک‌های بهتر و مؤثرتری می‌توانست انتخاب شود، که دوران رکود را کوتاه کند. معهذاً در این دوره افراد و گروه‌ها، مرارت‌ها

کشیدند تا چهره مخدوش شده و به محاق رفته این طیف را پاک و بازسازی نمایند. در این زمینه اعلامیه‌های نهضت آزادی و شخصیت مرحوم مهندس بازرگان و مجله ایران فردا نقش چشمگیری داشت. هر چند سخنرانی‌ها، مجالس یادبود، نشریه راه‌مجاهد و نشریات غیررسمی اعضای این طیف، در یک حیطة محدود و بسته تأثیر نسبتاً مطلوب به‌جای گذاشت ولی چند خطای اعمال شده توسط افراد شاخص این طیف در انتخابات دوره ششم و هفتم ریاست جمهوری فرصت تسریع دوران بازسازی را تا حدودی سلب کرد. معهذاً این دوران با حرکت بطئی خود توانست پا به مرحله عطف دوم خرداد ۱۳۷۶ بگذارد.

در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶ از یک طرف ناتوانی روش‌های گذشته برای حل مشکلات مردم کم‌کم نمودار شد و از طرف دیگر مظلومیت و مقبولیت نیروهای "ملی - مذهبی" در جامعه بازفهمی و بازبینی گردید. در این دوره چهره‌های برجسته و تاریخی این طیف چون مصدق و شریعتی و طالقانی و بازرگان توسط نخبگان و جوانان جامعه بهتر و عمیق‌تر درک و فهم و صداقت، صراحت و مواضع برحق نیروها و شخصیت‌های این طیف و درستی نسبی آنها تا حدودی برای بخش روشنفکری جامعه شناخته شد.

نهضت مردمی، قانونی و مسالمت‌جویانه دوم خرداد ۱۳۷۶ فضای مناسبی برای همه نیروهای جامعه - از جمله نیروهای ملی - مذهبی - فراهم کرد. دوم خرداد پادزهری بود که نظام را از فروپاشی نجات داد و نیروهای سیاسی را امیدوار کرد که شاید بتوانند پتانسیل‌های بالقوه را مسالمت‌جویانه بالفعل کنند. قواعد بازی عوض شد، هر چند بعضی از نیروهای درون حاکمیت این قواعد را جدی نمی‌گیرند، معهذاً شرایط جهانی و داخلی آینده‌ای برای نیروهای خوشونت طلب تصویر نمی‌کرد و کارشکنی‌ها برای تداوم اصلاحات ممکن بود جامعه را به شرایط خطرناکی بکشاند. اگر از دوم خرداد ۷۶ تا ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ را دوران ارزیابی از نیروهای "ملی - مذهبی" منظور کنیم، علی‌رغم امکانات و فضایی که در اختیار نیروهای رقیب قرار داشت، اقبال مردم از نیروهای ملی - مذهبی قابل توجه بود که حتی بعضی از منتخبین مجلس ششم هم به آن اقبال کردند.

#### دوره سرکوب نیروهای ملی - مذهبی

پس از اردیبهشت ۷۹ و پایان انتخابات مجلس ششم، با موفقیت‌های نسبی ملی - مذهبی‌ها جناح خوشونت طلب به وحشت فراینده‌ای دچار شد. آنها که دوران حکومت خاتمی را شش‌ماه پیش بینی می‌کردند ضمن این که با تداوم سه‌ساله حکومت وی روبه‌رو شده بودند، نه تنها اکثریت مجلس را به جناح دوم‌خردادی واگذار کردند که با یک رقیب رو به رشد جدیدی به نام "ملی - مذهبی" روبه‌رو شدند که آینده داشت. لذا از اوایل سال ۱۳۷۹ افراد مختلفی از طیف انحصارطلب فرایند حذف و ناسزا و افترا را به نیروهای ملی - مذهبی شروع کردند. در اولین مرحله تعداد معدودی از کاندیداهای ملی - مذهبی که از فیلتر حساس شورای نگهبان رد شده بودند و در تهران و شهرستان‌ها رأی آورده بودند، را به بهانه‌های مختلف حذف کردند. تبلیغات وسیعی علیه این نیروها شروع کردند، انواع تهمت‌ها و برچسب‌ها را به آنها زدند و در نهایت با یک برنامه اطلاعاتی - سیاسی و بدون رعایت موازین قانونی و سوءاستفاده از صداقت و شفافیت برخی از نیروهای ملی - مذهبی، سناریوی "براندازی" و بعد "براندازی قانونی" را

برای این نیروها تنظیم کردند و در فاصله چند ماه حدود ۶۰ نفر از فعالان این طیف را بازداشت کردند که هم‌اکنون این نیروها و آن بخش از حاکمیت در متن این سناریو هستند.

در سناریوی تنظیم شده، تهاجم وسیعی به کل نیروهای اصلاح طلب بیرون و درون نظام تدارک دیده شده بود. در اولین مرحله قرار بود ملی - مذهبی‌ها را "برانداز" معرفی کنند و سپس به سراغ نیروهای درون مجلس و دولت و غیره بروند و در نتیجه از شر اصلاح طلبی راحت شوند! اگرچه بازداشت غیرمتعارف و غیرقانونی و شکنجه‌های روحی و بعضاً جسمی وارد شده بر این نیروها طاقت فرسا و فرساینده بود ولی در مجموع نتایج زیر را در بر داشت:

۱- نه تنها دستاوردی نداشتند که سناریو توسط نیروهای اصلاح طلب و طرفداران حقوق بشر در داخل و خارج فهمیده شد و کسی آن را باور نکرد. در ضمن نیروهای اصلاح طلب درون حاکمیت را هوشیار کرد و با عکس‌العمل‌های نسبتاً مناسب، ادامه سناریو را با مشکل روبه‌رو کردند.

۲- وجهه این بخش از جناح راست در سطوح ملی، مذهبی و بین‌المللی به شدت صدمه دید و قانون شکنی آنها مورد اعتراض قرار گرفت و نیروهای اجتماعی بیشتری را از دست دادند.

۳- نیروهای ملی - مذهبی در سطح ملی و بین‌المللی معرفی شدند و شهرت یافتند و به‌عنوان یک نیروی سیاسی معترض و منتقد مطرح شدند.

۴- خانواده‌های ملی - مذهبی در یک مبارزه موفق مدنی تجربه آموختند و از مزایای فضای محدود مردم‌سالاری بهره بردند..

## خصوصیات عملکردی نیروهای فعلی "ملی - مذهبی" در بعد از انقلاب

### الف - دور بودن از قدرت در جمهوری اسلامی

به جز دسته‌ای از مسئولین نهضت آزادی و افراد معدودی از سایر بخش‌های این طیف که مدت کوتاهی در قدرت سیاسی مشارکت داشته‌اند، افراد این طیف، در قدرت سیاسی شرکت و مداخله‌ای نداشته‌اند. لذا مسئولیت مستقیمی در بحران‌های فعلی جامعه که ناشی از سوء مدیریت، تمامت‌خواهی، فساد مالی - اداری و خودمحوری بوده، متوجه این طیف نیست. این ویژگی امتیاز این طیف نسبت به گروه‌هایی است که سال‌ها جزء حاکمیت بوده‌اند و در شرایط فعلی منتقد شده‌اند. حتی سلامت مالی افرادی از این طیف که به حاکمیت پیوسته‌اند را می‌توان نشان از تربیت و منش مثبت گذشته آنها دانست.

### ب - برخورد ارشادی - انتقادی با حاکمیت سیاسی

از پیروزی انقلاب تاکنون و با همه تحولاتی که در طیف حاکمیت اتفاق افتاده است، افراد و سازمان‌های سیاسی طیف ملی - مذهبی عمدتاً برخوردی ارشادی، انتقادی، مسالمت‌آمیز و دلسوزانه با حاکمیت

داشته‌اند. تعدادی از آنها که حتی به زندان هم افتاده‌اند، خونسردی و متانت خود را حفظ کرده و از جاده انتقاد و مصلحت‌اندیشی خراج نشده‌اند. مضایق و تحدیدات زیادی را، تا تضییع حق شهروندی، تحمل کرده و حتی دشمنی‌ها دیده‌اند، ولی مصلحت‌مک و ملت را بر حقوق فردی و گروهی خود ترجیح دانسته و بهانه‌جویان سرکوب‌گر را خلع سلاح کرده‌اند. یکی از علل تداوم حیات این جریان همین نوع برخورد معقولانه بوده است که آنها را از معاندین جمهوری اسلامی و یا تسلیم‌شوندگان محض به قدرت حاکم جدا می‌کند.

### تقسیم‌بندی نیروهای "ملی - مذهبی"

مجموعه عوامل داخلی (عملکرد حاکمیت، پدیده دوم خرداد، عملکرد سازمان مجاهدین خلق، تولد و رشد طبقه جدید مالی کمپرادور، ظهور تفکرات مذهب‌زدایی، آرمان‌زدایی و شخصی‌کردن امور مذهبی، تغییر عقاید و بینش مذهبیون جوان اوایل انقلاب، خواسته‌های نسل جوان) و خارجی (فروپاشی شوروی، نظم نوین جهانی، جنگ تحمیلی، جنگ نفت، وقایع کوزوو، وقایع افغانستان، تقسیم‌کار جهانی و جهانی‌سازی) بر نیروهای ملی - مذهبی هم تأثیر گذاشته، به‌طوری که امروز با طیفی از این نیروها مواجه هستیم که امکان ایجاد یک حزب منسجم و فراگیر در شرایط فعلی مقدور نیست، بلکه همان‌طور که در انتخابات مجلس ششم هم دیدیم که ائتلافی از این نیروها شکل گرفت، واقعیت این نیروها، با جبهه بیشتر از حزب وفق می‌دهد. ولی در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان دو گرایش مشخص

را از هم تمیز داد.

### نیروهای لیبرال ملی - مذهبی

این نیروها تحت‌تأثیر تقسیم‌کار جهانی قرار گرفته‌اند و در شرایط فعلی دموکراسی را اصل می‌دانند و استقرار عدالت را موکول به آینده می‌کنند. این نوع نگرش تجدیدنظرطلبی بر وجه اعتقادی بخشی از بزرگان (شریعتی و طالقانی) و تا حدودی تجربه عملکردی دولتمرد این نخله (مصدق) می‌باشد. این بخش از نیروهای ملی - مذهبی به بخشی از نیروهای دوم‌خردادی نزدیک‌ترند تا به بخش دیگر نیروهای ملی - مذهبی. در آینده که اعتقادات و عملکردهای بزرگان این نخله - از جمله شریعتی، طالقانی و مصدق - را بیاوریم، اختلاف نیروهای عدالت‌خواه ملی - مذهبی، با این بزرگان بیشتر مشخص خواهد شد. در این گروه وجوه "استقلال طلبی" و "عدالت طلبی" کمرنگ شده است.

### نیروهای عدالت‌خواه ملی - مذهبی

این نیروها، علی‌رغم ناهمگونی، به اجرای عدالت و آزادی و استقلال به‌طور هم‌زمان، اعتقاد دارند. بخشی از این نیروها تحقق سوسیالیسم را در چارچوب ایدئولوژی توحیدی ممکن دانسته‌ند در ایدئولوژی ماتریالیسم و از وظایف مبرم خود، مبارزه با نظم نوین جهانی و حفظ استقلال مملکت



می‌دانند. این نیروها توسعه سیاسی صرف را که همراه با تهاجم سرمایه جهانی و قبول تقسیم کار جهانی باشد، خطری جدی برای مخدوش شدن اصل استقلال دانسته به حدی که نگران هستند که در این حالت، ممکن است برای همیشه استقلال مملکت از بین برود و سپس توسعه سیاسی و مردم‌سالاری دینی هم دچار مشکل شده و ایران با این همه پتانسیل به زانده‌ای از نظام سرمایه‌داری تبدیل شود.

این نیروها به جای قبول تقسیم کار جهانی، توسعه اقتصادی درون‌زا - هم‌زمان با توسعه سیاسی - را که سازگار با شرایط درونی و امکانات طبیعی مملکت باشد، قبول دارند. توسعه اقتصادی از دیدگاه این نیروها نباید منجر به اختلاف طبقاتی شود، بلکه بایستی ضمن توسعه اقتصادی، کاهش شکاف طبقاتی، هم مورد نظر باشد.

طبیعی است که با توجه به تحولات اقتصادی در دوران پس از انقلاب که منجر به رشد بورژوازی دلال کمپرادور شده و اختلاف طبقاتی شدیدتر گردیده و نیروهای اصلاح طلب دوم‌خردادی هم در بعد نظری هیچ برنامه اقتصادی ندارند و در بعد عملی برنامه‌های دولت قبلی - و در واقع برنامه‌های بانک جهانی و نظم نوین جهانی و تقسیم کار بین‌المللی - را پذیرفته‌اند، دغدغه این نیروها تشدید شده است. نگران آینده مملکت و تحولات اقتصادی آن هستند و از وظایف خود می‌دانند که بر مضمون عملی عدالت اجتماعی و کاهش اختلاف طبقاتی بیش از پیش تأکید کنند.

### دستمایه نیروهای عدالت طلب "ملی - مذهبی"

همان‌طور که گفته شد افکار و اعتقادات نیروهای ملی - مذهبی، ریشه در تاریخ یکصد و چهل ساله اخیر دارد که از قائم مقام و امیر کبیر شروع شده و به طالقانی و شریعتی ختم می‌شود. ولی نیروهای عدالت طلب "ملی - مذهبی" دستمایه مشخص تری در دست دارند. این دستمایه به لحاظ نظری و مذهبی، بیش تر به شریعتی و طالقانی و به لحاظ عملکردی به مصدق و به لحاظ تشکیلاتی و آرمان‌گرایی به حنیف‌نژاد وابسته است. منظور از این وابستگی در جازدن در دستاوردهای این بزرگواران نیست، بلکه منظور استفاده از یک دستمایه به ارث رسیده، رشد و ارتقا و روزآمد کردن آن است. تجربه آموختن از نزدیک‌ترین افراد به ما که در عین حال محبوب‌ترین رهبران فکری و اجتماعی ما هم بوده‌اند، ضرورتی ملی - مذهبی است. تفکر توحیدی ریشه در تاریخ تحول فکری جامعه دارد که بر بستر منافع ملی، جنبش‌های مردمی و استقلال ایران تکامل یافته و رشد کرده است، بریدن از این ریشه تاریخی نه جایز است و نه حلال مشکلات، بلکه خطرناک و مایه بی‌ریشه‌گی است.

در این نوشتار سعی می‌کنیم به رهنمودهایی از بزرگان این نحله که مربوط به استقلال مملکت، نظام سرمایه‌داری جهانی، استعمار، عدالت و توسعه درون‌زا می‌شود، اشاره‌ای داشته باشیم تا هم رابطه با گذشتگان روشن و هم ضرورت پیروی از این بینش فکری در زمان حاضر، بیان گردد.

### سیدجمال‌الدین اسدآبادی

نخستین چهره این مبارزین، سیدجمال‌الدین اسدآبادی است، که در کشورهای اسلامی و هند مبارزات مؤثری علیه استعمار انجام داد و آثار مثبتی از خود به یادگار گذاشت. در ایران، جنبش تنباکو و انقلاب مشروطیت را می‌توان محصول کارهای فکری وی به حساب آورد.

در شناخت مغرب‌زمین، سیدجمال صراحت به کار می‌برد و به رهبران کشورهای اسلامی نهیب می‌زند که: "ای زمام‌داران بزرگ کشورهای

شرقی و اسلامی! چه شده که این همه به بیگانگان اعتماد می‌کنید؟ چرا آنها را دوست می‌دارید؟ در صورتی که آنها شما را دشمن خود می‌دانند؟"

و به رهبران کشورهای اسلامی رهنمود می‌دهد که: "بس است از آنان دست بکشید. به سوی فرزندان میهن خود توجه کنید، و درباره برادران دینی و میهنی خود التفات نمایید" و "آن وقت خواهید دید که اینها بهترین یاران و مطمئن‌ترین همکاران شما خواهند بود!" (۱)

او غرب‌زدگانی را که ساده‌اندیشانه می‌خواهند فرهنگ و دانش غرب را در کشورهای خود اشاعه دهند، خوب توصیف می‌کند و می‌گوید: "از این افرادی که دانش و فرهنگ را از دیگران آموخته‌اند، سرچشمه آن علوم در روان اینان نیست، اگرچه در خدمات خود به افراد میهن

### مهندس بازرگان به دلیل مبارزات

### گذشته‌اش و تجربه طولانی در ایجاد و

### اداره نهادهای مدنی فرد شاخصی بود و

### نخبگان جامعه به خوبی او را

### می‌شناختند و روحانیت از این امر مطلع

### بود. روحانیت نه در درون خود کسی

### هم‌طراز مهندس بازرگان داشت و نه

### افراد مکلائی مورد اعتمادش چنین

### ویژگی‌هایی داشتند

صادق و صمیمی باشند، چه نتیجه برای ملت غاید می‌گردد؟ زیرا آنان آنچه را که از دیگران آموخته‌اند "بدون این که به ویژگی‌های زندگی ملت‌های خود" توجه کنند به دیگران یاد می‌دهند. "از کارهای کوچک، هدف‌های بزرگی انتظار دارند." و "فقط به صورت ظاهر آنچه فرا گرفته‌اند، نگاه می‌کنند." این تصورات برای آموختگان علوم غرب از این جهت پیش می‌آید که "آنها صاحبان اصلی این علوم و صنایع نیستند، بلکه حامل آنها هستند." (۲) و این آورندگان علوم و معارف جدید به کشورشان را "آلت محلل" قلمداد می‌کنند که با اعمال خویش "بقیه آن اجتماع را از هم می‌پاشند و آخرین رابطه آنان را نسبت به هم از بین می‌برند." (۳)

سیدجمال از حیطة نظری، وارد یک مثال عینی می‌شود و کشورهای عثمانی و مصر را شاهد مثال می‌آورد: "عده‌ای از جوانان خود را برای فراگرفتن دانش و معارف صنعت و آداب" و تمدن جدید به اروپا اعزام داشتند تا علوم جدید را آموخته و به کشور خویش بیاورند و بعد دردمندها توجه می‌دهد که "آن تمدن و آداب و معرفت، طبعاً شایسته کشورهایی است که در آن پدید آمده و تکامل یافته‌اند." (۴)

و بعد با تأکید، توجه خواننده را جلب می‌کند که "اصول دین حقه اسلام، از هر گونه نوگرایی غیرمنطقی و بدعت‌های ننگین می‌رست." "دین اسلام است که میان پیروان خویش اتحاد و اتلاف کاهل



به وجود می آورد و شرافت وجودی را به لذت زودگذر زندگی ترجیح می دهد و پیروانش را وادار به کسب فضایل و توسعه معارف می نماید و آنان را به عالی ترین مرتبه تمدن و اجتماع می رساند. (۵)  
اقبال

پس از سید، اقبال است و مبارزات فکری و عملی او با استعمار. (۶)  
اقبال اگرچه ایرانی نیست، ولی در میان روشنفکران مذهبی ایران جایگاه ویژه ای دارد و تأثیر تعیین کننده ای بر نوگرایی اندیشه مذهبی ایرانیان داشته است. اکثر رهبران فکری ما در ۵۰ سال گذشته تحت تأثیر او بوده اند. اقبال به لحاظ نظری "احیای تفکر دینی" را طرح کرد که خود کوشش متعهدانه ای است در ایجاد یک رقیب فکری برای نظام سرمایه داری. او با ابزار هنری خود، اشعارش، دوری گزینی از غرب را به خوبی به تصویر کشید و در قصیده "پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟" به بهترین نحو، تجربه و تفکرش را بازگو کرده است. مشکلات "آدمیت" را از غرب می داند، آنجا که می گوید: "آدمیت زار نالید از فرنگ" و یا این که: "مشکلات حضرت انسان از اوست، آدمیت را غم پنهان از اوست." غرب را گرگی در لباس بره می داند که همیشه در کمین بره دیگری است. او هرچه را در جهان است از "انوار حق" می داند و بنده مؤمن را از غریبان "بهر روزتر" و به حال دیگران "دلسوزتر" می شناسد.

علم و دانش موجود در غرب را تیغی می داند که در تلاش هلاکت نوع انسان است:

دانش افرنگیان تیغی به دوش در هلاک نوع انسان سخت کوش  
و از اندیشه بی دینی فرنگ آه و ناله سر می دهد که چگونه "علم حق"  
را "سامری" و "کافری" آموختند:

آه از افرنگ و از آیین او  
علم حق را ساحری آموختند  
توصیه می کند که "تیغ" علم را از پنجه غرب "رهزن" باید گرفت.  
ملل شرق را مورد خطاب قرار می دهد که: تو اسیر رنگ فرنگ  
شده ای، از این رنگ پاک شو، "مؤمن خود، کافر افرنگ شو". و برای  
این که ملل شرق را از خود کم بینی و حقارت بینی رها سازد این ملل را چنین  
مورد خطاب قرار می دهد:

سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست  
هم شراب و هم ایغ از آسیاست  
عشق را ما دلبری آموختیم  
شیوه آدم گیری آموختیم  
هم هنر هم دین ز خاک خاور است  
رشک گردون خاک پاک خاور است

سپس دردمندانه سعی می کند که فرنگ و اعمال فرنگیان را برای ما  
توصیف نماید و با لحن استفهامی می پرسد: "دانی از افرنگ و از کار  
فرنگ؟" و بعد عالمانه توضیح می دهد:  
زخم از او نشتر از او سوزن از او

ما و جوی خون و امید رفو  
و غرب را موجودی می داند که در شرق، هم پادشاهی می کند و هم  
سوداگری. از تجارت با ما "نفع" می برد و از موضع پادشاهی اش "خراج"  
می گیرد و روشن تر بیان می کند که این پادشاه که سوداگر شده است،

"بر زبانش خیر و اندر دل شر است."  
از این مرحله به بعد، با استفاده از تکنیک هنری با صراحت هشدار  
می دهد که: "از حریرش نرم تر کرباس تست" و یا این که:  
بی نیاز از کارگاه او گذر

در زمستان پوستین او مخر  
کشتن بی حرب و ضرب آیین اوست  
مرگ ها در گردش ماشین اوست  
بوربای خود به قالینش مده  
ببدرق خود را به فرزندش مده  
گوهرش تف دار و در لعلش رگ است

مشک این سوداگر از ناف سگ است  
و انسان های هوشمند شرق را مورد عتاب قرار می دهد که از "خُم" او  
"می" نخورند؛ زیرا که "هر کس که خورد اندر همین میخانه مرد". اقبال  
انسان های آزاده شرق را هشدار می دهد که متکی به خود باشند و کالای  
خودی را مصرف کنند:

آنچه از خاک تو رست ای مرد خُر  
آن فروش و آن بیوش و آن بخور  
و در ادامه مطلب، با زیبایی خاصی نحوه برخورد فرنگ را با مواد اولیه  
کشورهای شرقی، و ارائه محصولاتش به ما و خودباختگی ما در مقابل  
محصولات غرب را بیان می کند:

قالی از ابریشم تو ساختند  
باز او را پیش تو انداختند  
چشم تو از ظاهرش افسون خورد  
رنگ و آب او تو را از جا برد  
در پایان این قطعه شعر، اقبال نگرانی و دلواپسی خود را از وضع ما نشان  
می دهد:

وای آن دریا که موجش کم تپید  
گوهر خود را ز غواصان خرید

### میرزا کوچک خان

بعد از اقبال، میرزا کوچک خان جنگلی، یک روحانی انقلابی، با  
تشکیل نهضت مردمی، خواهان "خراج نیروهای بیگانه"، یعنی تأمین  
استقلال، "برقراری امنیت و رفع بی عدالتی"، یعنی تأمین  
عدالت اجتماعی و "مبارزه با خودکامگی و استبداد"، یعنی تأمین  
دموکراسی می شود. در مرامنامه نهضت جنگل با صراحت اهداف جنگل در  
تأمین دموکراسی (مواد اول، دوم و سوم)، تأمین عدالت اقتصادی (ماده  
چهارم) و دفاع از استقلال مملکت (ماده هفتم) بیان می شود. میرزا حتی در  
عمل توانست برای یک مدت کوتاه، در بخشی از کشور، یک دولت  
جمهوری "سوسیالیستی" ایجاد کند و روحیه دموکراتیک و همکاری ملی  
را بین طرفداران سوسیالیسم، با دیدگاه های عقیدتی متفاوت، محک  
زند (۷)

### دکتر مصدق

بعد از میرزا کوچک خان، دکتر مصدق در حیطه عمل نیز توانست ۲۸  
ماه یک کشور عقب مانده تک محصولی را که در محاصره توطئه های  
داخلی و خارجی بود، در مسیر جدایی از استعمار غرب و فقط با همکاری

مکتب‌های خارجی را تصور نکنیم اصول مطلق همه جایی و همه وقتی بوده، طایق النعل بالنعل، قابل اقتباس و اجرا است.\*  
نخشب

کوشش‌های گروه‌های دیگری مثل خداپرستان سوسیالیست در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی، نیز در این راستا بوده‌اند. مرحوم دکتر محمد نخشب در تدوین اندیشه و سازماندهی این گروه نقش محوری داشته است.  
آل احمد

## به جز دسته‌ای از مسئولین

نهضت آزادی و افراد معدودی از سایر  
بخش‌های این طیف که مدت کوتاهی در  
قدرت سیاسی مشارکت داشته‌اند، افراد  
این طیف، در قدرت سیاسی شرکت و  
مداخله‌ای نداشته‌اند. لذا مسئولیت  
مستقیمی در بحران‌های فعلی جامعه که  
ناشی از سوءمدیریت، تمامیت خواهی،  
فساد مالی-اداری و خودمحوری بوده،  
متوجه این طیف نیست

آل احمد در دورانی از زندگی‌اش به نیروهای ملی-مذهبی نزدیک شده و با طرح غرب‌زدگی و خدمت و خیانت روشنفکران، در زمان خود، بیش از دیگران وارد طرح یک‌الگوی جدید شد و تا آنجا پیش رفت که دوران خفقان و دیکتاتوری شاه و ساخت سیاسی جامعه، را سد اصلی توسعه‌ای درون‌زا و جدا از راه غرب و سرمایه‌داری دانست. (۱۱)

### بنیانگذاران سازمان

بنیانگذاران "سازمان مجاهدین خلق" در اوایل دهه چهل و پس از سرکوب خونین خرداد ۴۲ به چنین الگویی می‌اندیشیده‌اند و در تحقق این راه و آرمان‌هایشان، جان باختند.

### شریعتی

بعد، دکتر شریعتی است که بیشتر در حیطه بحث نظری درگیر این قضیه شد. هر چند اشاراتی به روش‌های کاربردی هم دارد. و در "بازگشت به خویشتن" موارد فراوانی از مبارزان و متفکران کشورهای جنوب را در بریدن از غرب و توسعه مبتنی بر نیروهای درونی نقل کرد. تعبیرات عمیق و تیز دکتر شریعتی حاکی از عمق درد و دغدغه این بزرگوار از فاجعه تقلید از غرب و ایجاد یک بینش استقلال‌خواهی درون‌زا است.

"انسان یک حیوان متعصب است" یا "روشنفکر متعصب خودآگاهی است که روح زمان و نیاز جامعه‌اش را حس می‌کند"، "ناسیونالیسم امروز یک اعتراض است" و یا "سوسیالیسم بزرگ‌ترین کشف انسان جدید است، مواردی از تعبیرهای او می‌باشند. او بود که راه‌حل مبارزه را به سه دوره مشخص تقسیم‌بندی کرد:

- ناسیونالیسم برای رفع استعمار.

نیروهای داخلی اداره کند و برای اولین بار تراز بازرگانی خارجی کشور را مثبت نماید (۸) دموکراسی، تسامح و سلامت مالی-اداری دولتمردان را به نمایش گذارد. در بخش اقتصادی، اقتصاد بدون نفت را ارائه داد که در یک دوره بیست ماهه دستاوردهای بسیار ارزشمندی به جای گذاشته است که در تاریخ یکصدساله اخیر ایران استثناست (۹) دینامیسم مصدق به عنوان یک دولتمرد، استعمارستیزی، مردم‌سالاری و توسعه درون‌زای اقتصاد مستقل از نفت می‌باشد.

### مهندس مهدی بازرگان

از احیاگران دینی، مهندس مهدی بازرگان، پس از تجربه زمامداری مصدق و کودتای سال ۳۲، در مورد استعمار و استقلال و توسعه و علت عقب‌ماندگی ملل مسلمان، کتابی به همین عنوان نوشته و نظراتش را بیان کرده است. (۱۰)

بازرگان، احتیاج را مغایر استقلال می‌داند و تجارت نامتعادل را وابستگی می‌شناسد و می‌گوید:

"هر زمان که حاصل احتیاجات شخص بالنسبه به دیگران، کمتر یا در حداکثر مساوی حاصل جمع احتیاجات به او شد؟ چنین شخصی (طبیعی یا حقوقی) مستقل است و می‌تواند آزادانه معامله کند.

همین که یک درجه احتیاجات ما بالنسبه به دیگران، بر احتیاجات سایرین بالنسبه به ما فزونی پیدا کرد، یک امتیاز یا یک نقطه باید تسلیم شویم. یک پله که پایین بیاییم، دو پله عقب افتاده ایم. بیشتر بر سرهان می‌زنند و به تدریج تمام اختیارات و منابع رفع احتیاجات را از دستمان خواهند گرفت و سوارمان خواهند شد."

بازرگان در جای دیگر، استقلال را مساوی با تولید و تراوش منبث از مردم می‌داند چنان‌که می‌گوید:

"استقلال پیش از هر چیز، یک مسئله تولید و تراوش است. در حقیقت استقلال بر خاک و آب تعلق نمی‌گیرد، بر اشخاص تعلق می‌گیرد. داشتن یک نیروی دفاعی کافی، ملازم و متکی بر تولید و تراوش دائمی، متعلق و منبث از مردم است."

و در جای دیگر، ابتکار را سرچشمه استقلال می‌شناسد:

"قدرت تولید محصول ابتکار است... و ابتکار سرچشمه استقلال است و فقط مترادف و لازمه آن نیست... کشوری که افراد آن اهل ابتکار و ابداع باشند مستقل بوده، قدرت تأمین وسایل حفظ استقلال را دارا می‌باشد."

مهندس بازرگان تقلید از غرب را عامل عقب‌افتادگی می‌داند و برای مبارزه با تقلید راه حل ارائه می‌دهد:

"وضع ما جز تقلید ناشیانه زنده از اروپا و امریکا نیست. تقلید و تبعیت از خارجی عمل رایج و عادی افتخار آمیز است... تجدد و تحولی که تقلید باشد، چیزی جز دلخوش‌کنک و حفظ و تقویت حالت احتیاج و عقب‌افتادگی از آب در نمی‌آید. بندهای اسارت تحکیم می‌شود.

اولین قدم مبارزه با تقلید، بد دانستن آن و خودداری کردن از آن است. تقلید را مانند تکیه برای خود ننگ بدانیم. در مقیاس ملت و مملکت آن را مطابق وطن‌فروشی و خیانت بگیریم... مؤسسات و ادارات ما یگانه وظیفه و افتخارشان را در اقتباس و انعکاس نمونه‌های خارجی ندانند، ببینند در ایران سابقه چه بوده، احتیاج چیست و چه روشی مؤثرتر از آب درمی‌آید. مسلک‌های اجتماعی و

- برابری در جبهه داخلی.

- «اومانسیم».

و ضمن این که تأکید داشت که «اقتصاد اصل است نه هدف»، اصرار می کرد که «ماتریالیسم یک عقیده نظری» یک مکتب خاص فلسفی است، در حالی که «سوسیالیسم یک ایده آل انسانی و یک ضرورت حیاتی است» (۱۲)

دکتر شریعتی در جای دیگری صریح تر و دقیق تر، از نظام بورژوازی سخن می گوید: (۱۳)

«در چشم ما بورژوازی پلید است، نه تنها نابود می شود، که باید نابودش کرد. نه تنها به این علت که با «تولید جمعی» - در نظام صنعتی جدید - مغایر است، محکوم است؛ بلکه بیشتر به این علت که ضدانسانی است و جوهر انسان را به تباهی می کشاند و تمامی ارزش ها را به «سود» بدل می کند و فطرت را به «پول» و انسانی را که در طبیعت جانشین خداست و باید «در جهت خدا» - که مجموعه ارزش های متعالی مطلق است - در دگرگونی تکاملی و در شدن دائمی باشد، به گرگ خونخوار بدل می کند یا روباه مکار و یا موش سکه پرست و اکثریت خلق را گله میش می سازد که باید پوزه در خاک بچرند تا پشمشان را بچینند و شیرشان را بدوشند و پوستشان کنند و کار را که تجلی روح خدا در آدمی است، به فرد بفروشند و در نهایت، فلسفه زندگی که بر آگاهی و کمال است - و «خداپرستی» یعنی این - به «مصرف پرستی» که فلسفه زندگی خوک است، تغییر می دهد.

روشن است که به چه معنایی ما مارکسیست نیستیم و به چه معنایی سوسیالیست هستیم. مارکس، به عنوان یک اصل علمی و کلی، اقتصاد را زیربنای انسان می گیرد و ما درست برعکس به همین دلیل با سرمایه داری دشمنیم و از انسان بورژوازی نفرت داریم و بزرگ ترین آملدی که به سوسیالیسم داریم، این است که در آن، انسان، ایمان و اندیشه و ارزش های اخلاقی انسان، دیگر روبنا نیست، کالای ساخته و پرداخته زیربنای اقتصادی نیست، خود علت خویش است، شکل تولید به او شکل نمی دهد، در میان دو دست «آگاهی» و «عشق» آب و گلش سرشته می شود و خود را خود انتخاب می کند، می آفریند و راه می رود.

تکامل تاریخ به سوی «بیدار شدن خدا در انسان است». به زبان قرآن: «خداگونه شدن انسان در طبیعت»! و برای تحقق این آرمان و این رسالت عظیم است که باید این خداگونه زمین را از زندان اقتصاد رها کرد».

دکتر علی شریعتی، عمل به وصیتنامه فرانتس فانون، قهرمان مبارزه با استعمار فرانسه در الجزایر، را به عنوان یک بیانیه سیاسی و هشدار دردمندانه یک متفکر جهان سوم به ما توصیه می کند. فرانتس فانون خیلی محکم و با جرأت ما را به دوری گزینی از غرب توصیه می کند و به آینده امیدوار می سازد و می گوید: «داستان اروپا برای همیشه پایان یافته است» و «باید داستان دیگری جست». «ما امروز خود به انجام هر کاری تواناییم، مشروط بر این که به وسواس اروپایی شدن دچار نباشیم». او هشدار می دهد که کاروان غرب را نباید دنبال کرد و دنیای سوم باید «تاریخ انسان را از نو آغاز کند»، تاریخی که «جنايات فجیعی را که اروپا نسبت به انسان انجام داده است، فراموش نمی کند».

او جنايات فجیع اروپا را «تقسیم بیمار گونه کار انسانی»، «شکاف در

وحدت انسانی»، «پراکندگی انسان ها»، «اختلافات طبقاتی»، «تنازع های خونین»، «کینه های نژادی»، «بردگی» و «استعمار» می دانند. فانون در تشریح وضعیت در این وصیتنامه می گوید که اگر می خواهیم بشریت پیش رود و «آنگر می خواهیم وی را به سر منزلی برسائیم» باید به «آفریدن» پیروانیم و «کشف کردن» را آغاز کنیم.

فانون در پایان وصیت نامه اش فریاد می زند که:

«برای اروپا و برای خودمان و برای انسانیت، رفقا! باید یک «پوست نو» پدید آید، یک «اندیشه نو» آفریده شود و بکشید تا یک «انسان نو» بر پای خیزد».

### طالقاتی

آیت الله طالقانی به عنوان یک فقیه و مفسر قرآن احیاگر دیگری در اندیشه دینی ماست که غرب را پس از انقلاب صنعتی و استقرار نظام سرمایه داری، عاملی می داند که «درهای دوزخ و باخواری را از هر سو گشوده» است و «با در متن زندگی اقتصادی آنان» در آمده است. ایشان همه دستگاه های تولید و تجارت و حکومت را مهره هایی می دانند که «به دست این سرمایه داران» درآمد که با سرانگشت های آنان جابه جا و زیر و رو می شوند و «برای آن که هر چه بیش تر سود برند و سرمایه اندوزند» با وسایل تبلیغاتی و مجهز خود به «سنن و افکار و اخلاق می تازند تا مردم و ملل را هر چه بیش تر پست و آلوده و تجمل پرست کنند».

آیت الله طالقانی حضور غربی ها را در هر کشوری این گونه تصویر می کند که «نخست با چهره تعاون و سرمایه گذاری» و «با وام های کم بهره، دام های خود را می گسترانند و بازار معاملات را رونق می بخشند و اقتصاد چشم گیری پدید می آورند تا سرمایه داران محلی را به دام اندازند» و بعد شبکه دخالت خود را به شهرها و روستاهای آن کشور توسعه می دهند و همه نیروهای مادی و انسانی را در اختیار می گیرند تا در نهایت با «تراکم وام ها و افزایش بهره ها، پشت ملت ها را که خدایشان مستقیم آفریده، خم کنند» و اقتصادشان را بی پایه و مایه گردانند.

آیت الله طالقانی، نقش دولت های این کشورها را در این فرایند چنین توصیف می کند: (۱۴)

«دولت ها برای نگهداری این دستگاه ها و فروع و شاخه های آنان، نیازمند به بودجه ها و مالیات های سنگینی می شوند و دست نیاز خود را به سوی همان ها [غربی ها] می گشایند تا آخرین چوب [حراج] بر سرمایه های مادی و معنوی و ملی زده شود».

واضح است که ارزش اجتماعی نیروهای ملی - مذهبی، به تاریخ گذشته آنها هم برمی گردد. هر چه ریشه تاریخی و بنیان های عقیدتی یک جریان سیاسی محکم تر و منسجم تر باشد اعتماد عمومی و توانایی های آن جریان در حل مشکلات مردم بیشتر و عینی تر خواهد بود.

به هر حال در طیف وسیع نیروهای «ملی - مذهبی»، اعتقاد یا عدم اعتقاد افراد طیف، به رهنمودها و عملکردهای رهبران تاریخی آن، جایگاه ویژه ای پیدا می کند و ارتباط منطقی و خویشاوندی بینشی فعلی آنها را با بزرگان این نحلّه روشن خواهد ساخت. تقسیم بندی طیف گسترده نیروهای ملی - مذهبی به دو جریان مشخص فوق الذکر به ریشه اعتقادات و عملکردهای این نیروها و ارتباط آنها با بزرگان تاریخی این نحلّه برمی گردد. شاید لازم باشد که در شرایط فعلی نیروهای ملی - مذهبی با مشخص کردن رابطه بینشی شان با این بزرگان به شفاف سازی فضای سیاسی کمک کنند. نقد، تکامل، توضیح و تشریح نظرات



این بزرگواران ضرورت عینی حرکت اجتماعی این نیروها است. استفاده عاطفی - تشکیلاتی تا حدی کارساز است ولی حلال همه مشکلات نیست. خطوط فکری باید روشن شوند تا جایگاه هر نیرو مشخص گردد. دوران ما، دوران شفاف سازی مواضع فکری - سیاسی نیروهاست.

### رسالت کنونی نیروهای عدالت طلب ملی - مذهبی

از سال ۱۳۶۰ که حکومت پکیار چه شد و قوای سه گانه در اختیار روحانیت و دوستان آن قرار گرفت و نیروهای ملی - مذهبی منزوی و به حاشیه رانده شدند، عملکردها به شکلی پیش رفت که بحرانها تشدید و ناتوانی روش های اتخاذ شده در حل مشکلات محرز گردید. بحران های اجتماعی چون؛ بیکاری، اعتیاد، عدم مشارکت عامه، عقب ماندگی صنعتی و تکنولوژیک، تورم و... ظهور ملموس پیدا کردند. اگر آمار و ارقام کلان را فقط ذکر کنیم، رقمی نزدیک به ۴۵۰ میلیارد دلار پول نفت، استقراض و پس انداز و صادرات غیرنفتی مصرف شد، بین ۳۵۰ تا ۴۰۰ میلیارد دلار فرار مغزها رخ داد، به گفته مقامات رسمی خسارت جنگ هزار میلیارد دلار برآورد شد. ده ها میلیارد تن خاک مزروعی بیش از فرسایش متعارف در کشورهای پیشرفته، از بین رفت، هفت میلیون هکتار جنگل نابود شد، معنادران مملکت بین دو تا پنج میلیون نفر و بیکاران بین سه تا شش میلیون نفر برآورد می شود. سالی ۲۰۰ هزار نفر از نخگان، کارآفرینان و سرمایه داران مملکت مهاجرت می کنند. همه این خسارت ها، را اگر جمع بزنیم و بر طبق عرف جهانی محاسبه کنیم چیزی حدود چندین هزار میلیارد دلار خسارت خواهد شد که در این بیست سال متوجه مملکت شده است.

علاوه بر این ارقام مادی ملموس، رشد فساد مالی - اداری در دستگاه اجرایی مملکت و کاهش چشمگیر اخلاقیات مذهبی و بی تفاوتی جوانان، فاجعهای است که نمی توان عدد و رقمی برای آن بیان کرد و نمی توان مدیریت بیست سال گذشته جامعه را مقصر ندانست.

دوم خرداد عکس العمل منطقی و معقول مردم به این بحرانها بود به عبارت دیگر، نهضت مردمی دوم خرداد سرباز کردن مسالمت آمیز غده بحران اجتماعی بود. دستاورد دوم خرداد باز شدن فضای سیاسی و رعایت نسبی حقوق شهروندی بود و این امری بسیار ارزشمند و نعمتی است گرانقدر در رشد و گسترش فرهنگ انقلاب، هر چند کافی نیست. اهداف مغفوله انقلاب تنها آزادی نبوده است، عدالت، توسعه درون زاء، توسعه فرهنگ اسلامی، بالندگی همه جانبه اجتماعی، مبارزه با فقر و بیکاری هم بوده است و این چیزی است که در بعد از دوم خرداد به آن تا حدی غفلت شده است. پذیرش برنامه های اقتصادی دولت قبل توسط نیروهای دوم خرداد از یک طرف و استقبال کشورهای سرمایه داری جهان در سرمایه گذاری وسیع در حیطه های تقسیم کار جهانی (مخازن نفت و گاز و فلزات) در ایران از طرف دیگر این نگرانی را به وجود آورده است که باز شدن فضای سیاسی بعد از دوم خرداد فرصتی ایجاد خواهد کرد تا هجوم سرمایه و کالای کشورهای سرمایه داری به ایران و شروع فرایند ادغام ایران در نظام سرمایه داری جهان تسریع شود که با این عمل، در آینده فاتحه اهداف انقلاب خوانده خواهد شد.

قبولی تقسیم کار جهانی و نظم نوین جهانی همراه با آرمان زدایی و ایدئولوژی زدایی از یک طرف و تکیه صرف بر توسعه سیاسی و آزادی از طرف دیگر این نتیجه را پیش می آورد که نهضت دوم خرداد بیش از آن که در جهت تعمیق انقلاب و پاسخگویی به مطالبات معوقه مردم باشد، در جهت حل مشکلاتی قرار خواهد گرفت که در گذشته ایران را به دلیل عدم رعایت حقوق بشر در اردوگاه سرمایه داری راه نمی داده اند و حالا این مشکل جدی دولت

قبلی تا حدودی، از سر راه برداشته شده است و این چیزی است که پس از سقوط شاه در ایران در خیلی از کشورها در دستور کار نظام سرمایه داری جهانی قرار گرفته است. یعنی ایجاد "دموکراسی هدایت شده" در کشورهای پیرامونی. بوروکراسی قدرتمندی که در بیست سال گذشته ریشه دوانده و اعضای آن با رانت خواری و فساد مالی - اداری پایگاه طبقاتی جدیدی یافته اند، سد راه توسعه اقتصادی درون زاء هستند، بعضی از نیروهای دوم خرداد در این بوروکراسی ریشه دارد و با آن هم خون و هم سنخ شده اند. این نوع دموکراسی قادر به حل مشکلات مردم، خارج از منافع طبقاتی خود، نیست. لذا این بخش از نیروهای دوم خردادی درون حاکمیت همچون جناح راست به مرور زمان بیش از پیش از مردم و منافع مردم فاصله خواهند گرفت و مطالبات اقتصادی مردم و توسعه درون زای مملکت بی پاسخ خواهد ماند.

مجموعه شرایط جهانی، تحولات طبقاتی درون جامعه، عملکرد بیست ساله حاکمیت و نیروی راست و برخی نیروهای دوم خردادی درون حاکمیت این ظن را قوی تر می کند که در آینده چالشی جدی بین اسلام طرفدار سرمایه داری و اسلام معتقد به اقتصاد مستقل درون زاء، عدالت خواه و استقلال طلب در خواهد گرفت. حل مشکلات و مطالبات معوقه مردم در گروهی حل این چالش خواهد بود. نیروهای رادیکال ملی - مذهبی در حل این چالش به نفع مردم وظیفه و نقش تعیین کننده و تاثیر گذار خواهند داشت. این نیروها هم به دلیل این که محمل اندیشه های رادیکال اسلام و استقلال خواهی مملکت هستند وهم به دلیل این که در عملکرد بیست ساله بعد از خرداد ۱۳۶۰ نقشی و دخالتی در بحران های ایجاد شده نداشته اند، مورد حمایت و اقبال مردم قرار خواهند گرفت و اگر به قدرت هم فکر نکنند به عنوان یک اپوزیسیون قدرتمند، آرمان گرا، استقلال طلب، عدالت خواه و... در تعدیل حکومت گران و واقع نگری آنها نقش تعیین کننده، خواهند داشت.

در شرایط فعلی، علی رغم سوابق تاریخی، اندیشه مردم گرا و عدالت طلب و استقلال خواهی نیروهای رادیکال ملی - مذهبی، بیش از آن که یک نیروی اجتماعی - سیاسی باشد، یک نیروی ارزشی - آرمانی است که پس از زندان صبیغه ارزشی - آرمانی آنها تشدید هم شده است. نیروی سیاسی - اجتماعی باید تشکیلات منسجم، امکان تبلیغات وسیع و سریع و پایگاه طبقاتی مشخص اجتماعی داشته باشد. استقبال و اقبال نیروهای دانشگاهی و روشنفکری از جریان رادیکال ملی - مذهبی و تمایل بخشی از نیروهای دوم خردادی به اهداف رادیکال های ملی - مذهبی خود نشان از آینده ای روشن دارد ولی این به معنی اجتماعی شدن این نیروها نیست. سرمایه بالقوه این جریان تا بالفعل شود راه طولانی در پیش است و ابزار کار خود را می طلبد. واقعیت این است که ضمن مشکلات حقوقی و قضایی ایجاد شده راهکار بالفعل کردن این سرمایه عظیم خیلی روشن نیست، یا حداقل مورد توافق نیروهای درون این طیف نمی باشد. آرمانها در طیف رادیکال ملی - مذهبی مشترک، مسیر تحقق آرمانها نامعلوم و ابزار کار مناسب، غایب است. اعتقاد به ایده آلها قوی است ولی امید لازم به همراهان (درون و بیرون طیف) کم رنگ می باشد.

ضرورت کار تشکیلاتی در چارچوب قوانین جاریه مملکتی مبرهن، اما گریز از کار تشکیلاتی جمعی نسبتاً قوی است. وظیفه و رسالت کنونی نیروهای ملی - مذهبی تفاهم روی تشکیل یک جبهه فراگیر با استراتژی مشخص و سپس تبیین، تبلیغ و آموزش ارزش های اعتقادی - سیاسی - تاریخی این طیف است. با مشخصاتی که گفته شد، نیروهای عدالت طلب ملی - مذهبی در شرایط فعلی برای تدوین استراتژی و حرکت خود وارث چهار شخصیت معاصر

می باشند که هر کدام در حیطة فعالیت مبارزاتی خود ارزش‌هایی آفریده‌اند. این چهار شخصیت عبارتند از:

۱- مصدق: دولت مردمی دمکرات، قانونگرا، تأمین‌کننده استقلال کشور، طرفدار اقتصاد تولیدی (بدون صادرات نفت) و مدیری با سلامت نفس و عاری از فساد مالی-اداری. امروز کسانی هستند که با ترک دینامیسم مصدق-از جمله استعمارستیزی و اقتصاد درون‌زای او- از حمله آمریکا به عراق حمایت می‌کنند و همکاری با آمریکا در این حمله را توصیه می‌کنند و حتی تحت عنوان ناسیونالیسم اقراطی همکاری با اسرائیل بر علیه اعراب را آرزو می‌کنند، و با کمال تعجب خود را وارث مصدق کبیر می‌دانند! واضح است که این گروه هیچ سنخیتی با مصدق ندارند و فقط همچون یک فرزند ناخلف "میراث‌خوار" پدر فرزانه این ملت هستند. وارثین واقعی مصدق، ادامه‌دهندگان راه مصدق در سیاست داخلی و خارجی می‌باشند نه تجدیدنظرطلبان راه او.

۲- شریعتی: متفکری عدالت‌خواه (سوسیالیست)، فرهنگ‌سازی جهان‌شناس، ایدئولوژی اسلام‌شناس و روزآمدکننده اسلام. تمجید و تحسین شریعتی رسم‌زمانه است و در عین حال حذف و مسخ محتوای اندیشه او ترفند رایج. شریعتی پروژه ناتمامی است که کلید آن به‌وسیله خودش خورده است و همچنان ادامه دارد. اندیشه شریعتی، حرف نویی است که تاکنون سابقه نداشته، جمع‌بندی مبارزات ۱۵۰ ساله ایرانیان و جهان‌سومی‌ها، در دوران مدرنیته، می‌باشد. کاربردی کردن این اندیشه کار اصلی رهروان راه اوست.

۳- طالقانی: مفسر قرآن، مجتهدی زمان‌شناس و مبارزی دوراندیش. طالقانی را نباید در چارچوب حصارهای خانوادگی، محدود کرد. اندیشه طالقانی یک میراث ملی است. او در هیچ قالبی، متصلب نشد، "کشاکش" او در این دعوای، ضداندیشه و راه مبارزاتی ۵۰ ساله اوست. کوچک کردن آدم‌های بزرگ سبب کوچکی آنها نمی‌شود، کوچک‌سازان را دچار مشکل می‌کند.

۴- محمد حنیف‌نژاد: سازماندهی مبتکر، آرمان‌گرایی معتقد و بن‌بست شکنی متعهد. محمد حنیف‌نژاد هم، همچون مصدق، طالقانی و شریعتی، ارث وارثان ناخلف نیست.

مشخصات این نیروها را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- به اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی معتقدند و به قرآن و نهج البلاغه، در مقابل فقه و فرهنگ حوزه، اصالت می‌دهند.

۲- تایید و دستاوردهای مثبت مدرنیته (سوسیالیسم، دموکراسی، علم، تکنولوژی، حقوق بشر و...) را مخالف اسلام نمی‌دانند و بهره‌گیری از آن را واجب می‌شمارند و با عوامل منفی مدرنیته (استعمار، استثمار نوین، اختلاف طبقاتی، اخلاقیات ضددینی و...) مخالفند.

۳- معتقد به توسعه همزمان "سیاسی-اقتصادی-فرهنگی-انسانی" هستند که در مثلث "عرفان-عدالت-آزادی" شریعتی و در تقابل با مثلث "زر-زور-تزییر" آمده است.

### نتیجه‌گیری

پس از دوران زندانی کردن نیروهای ملی-مذهبی، به نظر می‌رسد که مقطع بازسازی، رفع شبهه و معرفی نسبی این جریان به جامعه روشنفکری و دانشجویی

و تحصیلکرده جامعه طی شده. این نیروها باید برای آغاز دوران جدیدی از فعالیت جدی و رسمی خود کوشش کنند.

در شرایط فعلی که جامعه در دوران گذار و تلاطم به‌سر می‌برد، اصلاح‌طلبان کم‌تر حرف نویی برای جامعه دارند و علی‌رغم دستاوردهای پنج سال گذشته، به یک نوع ایستایی نسبی دچار شده‌اند و جناح راست حاکمیت هم نماینده بخش معدودی از نیروهای اجتماعی است و به دلیل دیدگاه‌های سنتی و غیر کارا مانع و رادع اصلاحات شده است و آمریکا با سیاست‌های قلدرمانه و تهاجمی در پی تغییر آرایش سیاسی منطقه و تسلط استعماری خود است و ارزش‌ها و معیارهای ملی و اسلامی در اندیشه نسل جوان متزلزل و ناپذیرا است و بنیة اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه در ضعف به‌سر می‌برد، قدرت تحلیل و حقانیت نیروهای ملی-مذهبی (خاصه جناح رادیکال آن) می‌تواند تا حدودی کارساز باشد. امید می‌رود که توسط مجموعه جناح‌های حاکمیت نقش سازنده این نحله به رسمیت شناخته شود.

این نیروها وظیفه و رسالت مکتبی دارند که در این مقطع تاریخی تحرک و حضور کارسازی از خود نشان دهند و از منافع ملی، استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، حداقل در حد یک اپوزیسیون ارزشی و بدون چشمداشت به قدرت، دفاع کنند.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، *عروه الوثقی*. ترجمه زین‌الدین کاظمی خخلی، انتشارات حجر، ۱۳۵۷/۱۳۵۶.
- ۲- همان، ص ۸۷.
- ۳- همان، ص ۸۷.
- ۴- همان، ص ۸۸.
- ۵- همان، ص ۹۶.
- ۶- البته این جوشش در سایر کشورهای اسلامی، از جمله مصر، هم وجود داشته و دارد.
- ۷- ابراهیم فخرایی، *سردار جنگل*، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، بدون تاریخ.
- ۸- نورخامه‌ای، *اقتصاد بدون نفت*، شرکت انتشار، ۱۳۶۹.
- ۹- مقاله نویسنده در *مجله آفتاب*، شماره شانزدهم.
- ۱۰- مهندس مهدی بازرگان، *سر عقاب ماندگی ملل مسلمان*، صص ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۲، ۷۴، ۷۸، ۸۷. نقل از کتاب *اندیشه سیاسی مهندس بازرگان*، سعید برزین، ۱۳۷۴.
- ۱۱- حسین قاضیان، مقاله *مفهوم توسعه در آثار جلال‌آل احمد*، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره‌های ۷۵-۷۸ آذر-اسفند ۱۳۷۲.
- ۱۲- مجموعه آثار، بازگشت به خویشتن.
- ۱۳- مجموعه آثار، شماره ۱۰ جهت‌گیری طبقاتی اسلام، صص ۷۹-۷۸.
- ۱۴- آیت‌الله طالقانی، *تفسیر پرتوی از قرآن*، جلد دوم، صص ۲۶۲-۲۶۳.